

مقایسه اختیارات دادستان در حقوق ایران و انگلیس و فرانسه

احمد جافریان

دانشگاه آزاد اسلامی خمین

چکیده

دادستان در عمده نظام‌های قضایی دنیا نقش برجسته و بااهمیتی دارد؛ گاهی به عنوان مدافع حقوق دولت (وکیل‌الدوله) و گاهی به عنوان مدافع حقوق ملت (وکیل‌المله) و گاهی در جهت احقاق حقوق ملت و دولت، توأمان ایفای نقش می‌کند. در برخی کشورها به عنوان عضوی از کابینه (وزیر دادگستری) و در برخی به عنوان رأس دستگاه قضایی یا یکی از ارکان آن با تشخص شناخته می‌شود. از نظر تطبیقی دادسرا به عنوان ارگانی که کنترل اقدامات دستگاه‌های پلیس را عهده‌دار باشد برای نخستین بار در مجموعه قوانین تحقیقات جنایی ۱۸۰۸ فرانسه پدیدار شد و سپس توسط کشورهای آلمان، هلند، سوئیس، اتحاد جماهیر شوروی سابق، ایتالیا، اسپانیا و کشورهای آمریکای لاتین و برخی کشورهای آسیایی و آفریقایی پذیرفته شد. در ایران هم دادسرا با نام اداره مدعی عمومی به موجب قانون سال ۱۳۲۸ قمری، تأسیس شد. به طور خلاصه موقعیت دادسرا در این کشورها به عنوان یک نهاد قضایی، آماده‌سازی کیفرخواست عمومی و تسهیل رسیدگی دادگاه است.

واژه‌های کلیدی: اختیارات، حقوق ایران، انگلیس و فرانسه

۱- مقدمه

منشاء و خاستگاه نظام دادرسی ریشه در تاریخ فرانسه دارد و چنانچه گفته شده است، از ابتدای قرن ۱۴ میلادی افرادی تحت عنوان مدعی‌العموم (Procureur general) یا وکیل عمومی (Avocat general) نمایندگی پادشاه را برای حفظ منافع دولت و پادشاه نزد دادگاه عهده‌دار بوده‌اند؛ هر چند پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) با سکوت نسبت به عنوان دادرسی، به سازمان‌های صرفاً قضایی بذل توجه شده بود، اما قانون اساسی، دستگاه دادستان کل (Ministere public) را به شکل امروزی ایجاد کرد. بر این اساس که در معیت هر دادگاه، دادستان (Commissaire du Government) و دادیار (Substitut) برای دفاع از حقوق عمومی حضور داشته باشد. دادستان در شهرستان به نمایندگی از دادستان کل و با کمک دادیاران در دادگاه‌ها حضور دارد، دادستان کل فائق بر دادرسی است؛ در دیوان کشور فرانسه نیز یک دادستان و ۱۷ دادیار حضور دارند و هر شعبه، یک رئیس، ۱۵ مستشار و ۳ دادیار و یک منشی شعبه دارد.

در انگلستان: دادستان کل (Attorney general) عالی‌ترین نماینده قانونی دولت است ولی عضو کابینه نیست؛ او بر تعقیب جرایم مهم نظارت می‌کند و مشاور دولت در امور حقوقی و رئیس کانون وکلا (Bar) است. در این کشور دادرسی به جای محاکم به پلیس وابسته است. براساس «قانون پیگیری کیفری جرایم» سال ۱۹۸۵ میلادی در حقوق انگلیس، آغاز و ادامه پیگرد کیفری در دست و اختیار مطلق دادستان است. این اختیار از جهت نظری از طرف شاه (دولت) بر عهده دادستان گذاشته شده است و اگرچه پلیس در بیشتر موارد، پیگرد کیفری را آغاز می‌کند، ولی مسئولیت پیگرد شخص متهم و متخلف، پس از طرح آن بر عهده دادستان و بخش پیگرد عمومی (اداره مستقل خدمات پیگرد شاهی) قرار دارد.

اختیارات و وظایف دادستان کل در حقوق ایران

وظایف و مسئولیت‌های دادستان کل کشور در رابطه با ایفای نقش مدعی‌العمومی

با به رسمیت شناختن قاعده اعلام جرم عمومی و تفکیک جنبه حق الهی، جرائم از جنبه خصوصی جرم در حقوق اسلام، این تمیز و جدایی در قوانین کشورمان نیز نمود یافت و دعوای عمومی، مختصاتی جدا از دعوای خصوصی پیدا کرد .

از زمانی که نظام مختلط در فرآیند دادرسی کشورمان پذیرفته شد و نهاد تعقیب از نهاد رسیدگی و اصدار حکم منفک شد، دادرسی در معیت دادگاه قرار گرفت و موضوع پیگیری جنبه عمومی جرم بر عهده نهادی به عنوان « اداره مدعی‌العمومی » واگذار شد .

با تدوین قانون موقتی اصول محاکمات جزائی (۹ رمضان ۱۳۳۰ ه.ش) قاعده اعلام جرم عمومی در کشور ما پذیرفته شد و به نهاد دادرسی واگذار گردید؛ چنانچه ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌داشت: « مدعی‌العمومی، رئیس ضابطان عدلیه محسوب است ولی مأموریت مخصوص و عمده او، تعقیب امور جزائی است .»

لذا در مواردی که جرم صرف نظر از مطالبه ضرر و زیان شخصی، واجد حیثیت عمومیت نیز بوده و از جنبه عمومی برخوردار است؛ مدعی‌العموم باید به نیابت از جامعه به اعاده و استیفای حقوق مردم برخیزد .

بنابر ماده ۵۰ قانون اصول تشکیلات عدلیه، مدعی‌العموم [وکیل جماعت] در رأس دادرسی قرار گرفته و اقامه دعوی و تعقیب جرایم از حیث حقوق عمومی (ماده ۳ قانون موقتی اصول محاکمات جزائی) بر عهده وی قرار می‌گرفت .

با حذف دادرسی از مراجع عمومی - رسیدگی (در سال ۱۳۷۳)، وظایف و اختیارات دادستان به رؤسای محاکم و رئیس حوزه قضائی مربوطه واگذار شد؛ لهذا ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی انقلاب چنین مقرر داشت: « تعقیب متهم و مجرم از جهت جنبه الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی برابر ضوابط قانونی به عهده رئیس حوزه قضائی است و ...»

اما پس از احیای دادرسی بموجب ماده ۱۰ آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (مصوب ۸۱،۷،۲۸) این وظایف دوباره به دادستان محول شد. بر این اساس احقاق و استیفای حقوق عمومی بر عهده دادستان است که با توجه به صلاحیت محلی وی، توسط مقنن عهده‌دار امر تعقیب شناخته شده است .

قابل ذکرست دادستان کل بعنوان مدعی العموم در گستره کشوری عمل می‌کند و اختیارات دادستان‌های عمومی که بصورت میدانی و عملیاتی اقدام می‌کنند قابل اعمال از سوی وی نیست؛ لذا می‌تواند تعقیب متهم یا متهمان را از دادستان عمومی (دادستان جزء) تقاضا کند، اما مجاز نیست که اقدامات تعقیبی را به جانشینی مدعی العموم مربوطه که صلاحیت محلی تعقیب جرایم را دارد انجام دهد؛ ضمانت اجرای عدم اطاعت دادستان‌های جزء از مقام ما فوق در عمل می‌تواند بصورت تعقیب انتظامی و یا تغییر سمت و مأموریت دادستان متخلف به دستور مقام ذیصلاح بروز و پیدا کند .

بر این اساس دادستان کل کشور بعنوان مدعی العموم در گستره کشوری می‌تواند در مواردی که هر فعل یا ترک فعلی در عرصه ملی، جامعه را متضرر ساخته به طرفیت و به نیابت از جامعه از دادستان‌هایی که شأنیت و صلاحیت عملیاتی دارند بخواهد به تعقیب عاملان مزبور مبادرت کنند .

با عنایت به نظارتی که وفق ماده ۱۷ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب (۶۵،۳،۲۵) برای دادستان کل منظور شده است و با امعان نظر به اصل ۱۶۱ قانون اساسی و استفساریه شورای نگهبان در خصوص نظارت دیوانعالی و دادسرای آن (دادستانی کل) بر قانونی بودن مراحل دادرسی (در دادگستری‌ها و دادسراها) و نیز اختیارات مفوضه ریاست قوه قضائیه به دادستانی کل کشور (مورخ ۸۳/۸/۲)، دادستان کل کشور می‌تواند نسبت به ایفای نقش مدعی العمومی در گستره کشوری به احسن وجه انجام وظیفه کند و در صورتی که اهرم‌های عملیاتی وی (دادستان‌های سراسر کشور) از انجام امور محوله توسط دادستان کل استنکاف ورزیدند از ضمانت اجرای خاص خویش (تعقیب انتظامی - تغییر سمت یا مأموریت و ..) اقدام کند . بنابراین حتی اگر فعل یا ترک فعل مقامات و مأموران وابسته به نهادها و دستگاه‌های دولتی و حکومتی نیز منجر به تحدید آزادی جامعه شده و ایشان را از حقوق مقرر در قانون اساسی محروم کند، دادستان کل بعنوان مدعی العموم می‌تواند وفق ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (فصل دهم - تقصیرات مقامات و مأموران دولتی) اقدامات مقتضی را به انجام رساند .

وظایف و مسئولیت‌های دادستان کل کشور در خصوص احیای حقوق عامه

وفق بند ۲ اصل قانون اساسی « احیای حقوق» عامه از جمله وظایف خطیر دستگاه قضائی است؛ قانون اساسی بصورت تمثیلی بیش از ۷۰ مورد از مصادیق حقوق عامه را احصاء کرده است. با نگاهی به قانون اساسی در می‌یابیم که ۳ فاز نسبت به حقوق عامه ملحوظ نظر مقنن قرار گرفته است :

- اجراء و اعطای حقوق عامه

- احقاق و استیفای حقوق عامه

- احیا و اقامه حقوق عامه

با عنایت به پیشینه - نقش و جایگاه قضائی « مدعی العموم» این رسالت معطوف به اوست اگرچه در قوانین موضوعه صراحتاً این رسالت به دادستان کل تکلیف نشده اما بنظر جایگاه اصلی و مصدر حقیقی ایفای این نقش « دادستان کل کشور» است چراکه بیشترین سنخیت بین « مأمور» و « مأموریت» را داراست .

وظایف و مسئولیت‌های دادستان کل کشور در رابطه با رئیس قوه قضائیه

- اعلان نظر مشورتی در مورد تغییر سمت یا محل خدمت قاضی، بنابر اصل یکصد و شصت و چهارم قانون اساسی اصلاحی : ۱۳۶۸

«قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است بطور موقت یا دائم منفصل کرد یا بدون رضای او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه قضائیه پس از مشورت با رئیس دیوانعالی کشور و دادستان کل). نقل و انتقال دوره‌ای قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین می‌کند صورت می‌گیرد.»

- لازمست به تفسیر اصل ۱۶۴ در این رابطه اشاره شود که: « استثناء مندرج در اصل ۱۶۴ قانون اساسی (مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه قضائیه پس از مشورت با رئیس دیوانعالی کشور و دادستان) صرفاً ناظر به جمله دوم اصل

یعنی عبارت (یا بدون رضای او محل خدمت با سمتش را تغییر داد) است و ارتباطی به جمله صدر اصل ندارد. «
- عضویت در محکمه عالی انتظامی قضات موضوع قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضات مصوب مجمع تشخیص مصلحت
نظام :

ماده ۲ قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضات مصوب ۱۳۷۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام: « محکمه عالی انتظامی قضات
مرکب از: رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس شعبه اول دادگاه انتظامی قضات و دادستان
انتظامی قضات تشکیل می‌شود و نسبت به گزارش‌های کمیسیون کارشناسی در خصوص صلاحیت و عدم صلاحیت قضائی
برای تصدی امر قضاء اتخاذ تصمیم می‌کند.»

- پیشنهاد رئیس سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی :

ماده ۳ قانون تبدیل شورای سرپرستی زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور به سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی
مصوب ۱۳۶۴ :

«رئیس سازمان به پیشنهاد دادستان کل کشور با تصویب رئیس قوه قضائیه برای دو سال منصوب می‌شود و نصب مجدد وی
بلامانع است؛ عزل رئیس سازمان با رئیس قوه قضائیه خواهد بود.»

وظایف و اختیارات دادستانی در حقوق فرانسه

سازمان قضائی فرانسه، همانطور که امروزه دیده می‌شود اصولاً بموجب تصویبنامه شماره ۱۲۷۳-۲۲ دسامبر ۱۹۵۸ تشکیل شد.
غیر از دیوانعالی کشور که درپاریس قرارداد ووظیفه اصلی آن نظارت در اجرای قوانین واحکام قطعی دادگاهها میباشد،
قلمروفرایسه در داخل خاک اروپا وخارج از آن (مارتینیک، گاولوپ، رئیون نیون، گویان) میان سی وچهار دادگاه استان
۷ تقسیم شده است که هریک از آنها نیز درحوزه قضائی خود دو نوع دادگاههای نخستین دارند: دادگاههای شهرستان
۸ دادگاههای بخش ۹.

دادسرای دیوانعالی کشور مرکب است از دادستان کل ۱۰، یکنفر دادیار اول و دادیاران دادسرای استان نیز از دادستان استان،
یک یا چند نفر دادیار ومعاونین اداری تشکیل میشود، دادسرای شهرستان مرکب است از دادستان شهرستان ۱۱ دادستان های
معاون ۱۲، م معاونین اداری اول ۱۲ ومعاونین تصویبنامه مذکور درفوق قبلا تصریح میکرد که دادستان شهرستان می تواند
درکلیه موارد، وظایف دادسرا را دردادگاههای بخش حوزه قضائی خود نیز انجام دهد، این تصویبنامه یک رویه نسبتاً قدیمی
دیوانعالی کشور را توجیه میکند: وقتیکه نظم عمومی مورد توجه باشد، بدادستان شهرستان اجازه میدهد که امور مدنی را
درمحاکم صلح نیز بعهده بگیرد تصویبنامه ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۰ آمد ومنطقه عمل دادستان شهرستان را بهمه دادگاههای نخستین
حوزه قضائی خودگسترش داد. از اینرو پس از آن دادسرا میتواند درهمه دادگاهها حتی دادگاه بازرگانی یا هیئت های حل
و اختلاف میان کارفرما وکارگر ۱۴ نیز که مراجع اختصاصی میباشد، مداخله کند که سابقا در آنها حاضر نمیشد.
مامورین دادسرا نیز مانند دادرسان نشسته تابع قانون استخدام قضات وقاعده منع اشتغال به بعضی مشاغل ۱۵ میباشد ووظایف
آندو بهم شباهت کامل دارد.

داوطلبان خدمات قضائی، باستثنای آنانکه دوره کارآموزی را انجام داده اند وتعدادشان نسبتاً محدود است که بیشتر از طرف
کانون وكلا می‌آیند، درمدرسه ملی قضائی ۱۶ یکدوره کارآموزی که از راه مسابقه بهمه مردان وزنان دارای گواهینامه ليسانس
حقوق باز است، طی میکنند، پس از دادن امتحان از مدرسه فارغ التحصیل میشوند آن نکه گواهینامه کارآموزی قضائی دارند
، با فرمان رئیس جمهوری بترتیب میتوانند بدون تمایز به سمت دادرسان نشسته یا ایستاده منصوب شوند. تمهین جهت
انتصاب دادرسان دادسرا برخلاف دادرسان دادگاه، نیازی به کسب نظر شورای عالی قضائی ندارد.
یکنفر صاحبمنصب دادسرا طی خدمت میتواند بمشاغل نشسته منصوب شود وبرعکس دادرسان نشسته نیز میتوانند به صا
حمنصبی دادسرا برسند. چون دادرسان ایستاده ونشسته نزد یکدیگر کار میکنند ونیز میتوانند تغییر سمت دهند، مبان آنان
روح واحدی بوجود می‌آید که همان وحدت روح هیئت قضات است وعملا دراستقلال داد سرا تاثیر بزرگی دارد.

یکی از مشخصات صاحبمنصبان داد سرا غیر قابل تجزیه بودن آنهاست، دادسرا یک پیکر واحدی است باین معنی که هر یک از اعضا آن نزد دادگاه، نماینده تمام دادسرا است و میتواند طی یک دادرسی متناوبا عوض شود، و به این ترتیب دادسرا یک هیئت واحدی را تشکیل میدهد که حافظ منافع جامعه میباشد، این امر بمداخله مامورین دادسرا کمتر جنبه شخصی میدهد و در نتیجه آزادی بیشتری بآنان تفویض میکند.

صاحبمنصبان دادسرا بیشتر تابع سلسله مراتب اداری میباشدند، آنان تحت هدایت و نظارت روسای خود و ریاست فائحه وزیر دادگستری انجام وظیفه میکنند. وزیر دادگستری به دادستانها و توسط آنان بهمه مامورین دادسرا ریاست میکند. دادستان استان میتواند بهمه صاحبمنصبان دادرسی حوزه قضائی خود تعلیمات لازم را بدهد، و دادستان شهرستان نیز بمعاونین قضائی واداری خود ریاست میکند. اما دادستان دیوانعالی کشور بدون اینکه در دعاوی موجود در دیوان عالی کشور به دادستانهای استان و شهرستان دستور دهد، میتواند ملاحظات وراهنمایی های خور را بآنان اعلام کند. برخلاف دادرسان نشسته که تغییر پذیر نیستند، سلسله مراتب اداری موجب تغییر مقام مامورین دادسراست. ولی این تغییر پذیر بودن، اختیارات آنان رانیز بکسی واگذار نمیکند و این بسیارمهم است. گرچه وزیر دادگستری میتواند در دعاوی دستورات لازم را به دادستانها بدهد ولی نمیتواند بجای آنان در دادرسی شرکت کند. بهینترتیب دادستان استان نمیتواند وظایف اختصاصی دادستان شهرستان را انجام دهد، برعکس هراقدام قضائی که مطابق قانون بوسیله یکی از صاحب منصبان دادسرا و برخلاف دستور مافوق انجام گیرد، کلیه اثار قضائی خورا تولید میکند. افزون برآن مامورین دادسرا، در سلسله مراتب اداری، مکلف به اجرای دستورات مافوق خود نمیباشند مگر اینکه دستور کتبی باشد. در جلسه دادرسی آنان در درخواستها و اظهار نظرهای شفاهی خود استقلال تام دارند، این امر بازمانده یک سنت قضائی میباشد که با ضرب المثل، اگر قلم بنده است زبان آزاد میباشد) ترجمه میشود. پس از اصلاحات قضائی ۲۲ دسامبر ۱۹۵۸ این آزادی بیان صاحب منصبان دادسرا در قانون استخدام قضات نیز قید شد.

سرانجام، گرچه وزیر دادگستری در قبال مامورین دادسرا، اختیارات انتظامی دارد، ولی نمیتواند آنها علیه آنان بمرحله اجرا بگذارد، مگر پس از کسب نظر کمیسیون انتظامی ۱۸ که تحت ریاست دادستان دیوانعالی کشور میباشد و اعضای آن اکثرا از صاحبمنصبان دادسرا تشکیل میشوند.

گرچه استقلال دادسرا با استثنای آزادی بیان، در قبال مقامات مرکزی در قانون قید نشده است اما در امور مدنی واقعی است که نتیجه آزادی سنن قضائی میباشد که بدادسرا شناخته شده است. اگر دوایر دادسرا گاهی نظر خود را بتفسیر بعضی از قوانین اعلام میدارند، این امر خلاف معمول نمی باشد، چه دولت بیانگر اراده حاکمیت ملی محسوب میشود، اگر همان دوایر نیز در بعضی دادرسیها مداخله میکنند این امر در زمینه کار آنهاست که انجام آنها بعهده دارند، برعکس اگر آنها بخواهند عقیده خود را در یک دعوی مدنی توسط دادسرا تحمیل کنند، این امر کاملا استثنائی میباشد.

سرانجام یاد آوری میکنیم، دادسرا در قبال دادگاهها کاملا مستقل است و دادگاهها نمی توانند بآنها امر ونهی کنند. گرچه دادسرا از لحاظ سلسله مراتب تابع قوه مجریه است ولی نماینده آن نزد دادگاهها نمیباشد، وبطور کلی دادسرا نماینده منافع دولت یا منافع هیئت اجتماع نیست. وقتیکه دولت، استناداری، بخشداری، طرف دعوائی قرار میگیرند، آنها نیز مانند افراد عادی توسط وکیل خود در آن شرکت میکنند. بدیهی است دادسرا سخن گوی یک طبقه و یا یک دسته از شهروندان یا منافع آنان نمیباشد.

این امر کاملا استثنائی است که صاحبمنصبان دادسرا بتوانند بعنوان نماینده دولت یا ادارات دولتی به دادگاه احضار شوند یا واسطه عمل آنها نزد دادگاهها گردند. همچنین در دعاوی راجع به تابعیت که مربوط بحقوق عمومی است، دادسرا نماینده دولت میباشد و وقتی که اختلاف در صلاحیت (اداری یا مدنی) مطرح شود، ونیز وقتیکه دادسرا هزینه های تحصیلی را به نام رئیس موسسه تعلیمات عمومی مطالبه میکند، بعنوان نماینده ادارات در دادگاه میباشد و میتواند بصلاحیت دادگاه که بوسیله فرماندار باو ابلاغ میشود، ایراد کند.

ماموریت واقعی دادسرا، بعهده گرفتن منافع جامعه، قطع نظر از شکل سیاسی آن میباشد و صرفاً بمنظور دفاع و اجرای قانون صورت میگیرد و از منافع طرفین دعوی تجاوز میکند گرچه طرف دعوی دولت باشد، باینترتیب دادسرا تاحدی حفظ نظم عمومی را که بیش از همه یک نظام قانونی است بعهده میگیرد، تعریف مفهوم نظم عمومی در امور مدنی دشوار است زیرا شامل تمام منافع جامعه میشود که آن نیز مانند خود جامعه برحسب زمان و مکان فرق میکند. اصولاً منشأ نظم عمومی در قانون است و پاره ای قوانین، شهروندان را بنحو بسیا رآمره به رعایت آن، مکلف می سازد. اما بیشتر اوقات قانون، مقرراتی را که مربوط بنظم عمومی باشد معین نمیکند و دادرس باید با توجه به ضمانت اجرای آنها و هدف تعقیب، نظم عمومی را تشخیص دهد. ممکن است نظم عمومی براساس اصول کلی برقرار باشد که تدوین نشده است، در حقوق خصوصی، اقداماتی که بنحوی از انجا به سازمان عمومی دولت، ادارات دولتی، تعادل اجتماعی یا اقتصادی کشور، سلامتی، آزادی حیثیت شخص انسان لطمه میزند برخلاف نظم عمومی جامعه میباشد.

باین ترتیب صاحبمنصبان دادسرا در پاره ای موارد میتوانند جنبه نظم عمومی مقررات را بمنظور تامین اجرای آن، در دعوی تشخیص دهند، همان طور آنان مکلفند هر عمل خلاف اصول کلی را که پایه نظم عمومی است مرا قبت کنند و از انجام آن جلوگیری نمایند. فایده این امر برای مامورین دادسرا، اینست که مامور ساده اجرای دستورات مرکز نباشند، بلکه دادرسی باشند که دارای اختیارات قضائی موثر است و بقدر کافی استقلال دارد.

ماموریتی که باین ترتیب برای دادسرا تعیین شده است میتواند آنرا مثلاً در اطراف درخواست طرفین ب مداخله در دعوی مربوط بمنافع عمومی، نظم اجتماعی یا اقتصادی و ادار کند یا در دعوی مربوط باشخاص عاجز (معاضدت قضائی، صغار، کبار محجور، فرزند خواندگی، نسب) مداخله نماید یا دادسرا مستقیماً در دعوی بطلان نکاح یا تعیین احوال شخصی، قرارداد یا در دادرسیهایی که متقاضی آن طرف د عوائی ندارد (امور حسبی) اظهار نظر نماید.

مداخله دادسرا در امور مدنی

دادسرا در امور مدنی گاهی مداخله اصلی و گاهی مداخله تبعی میکند، و قتیکه دادسرا بسمت خواهان و یا بسمت خوانده یکی از اصحاب دعوی باشد، مداخله اصلی میکند، مداخله اصلی یک مورد نسبتاً استثنائی است. بیشتر اوقات، دادسرا مداخله تبعی میکند، یعنی پس از اینکه میان طرفین دعوی تبادل لویح انجام گرفت، دادسرا مکلف است درباره ادعای آنان اظهار نظر و درخواستهایی کند. در اینججا باید بسبب همین تمایز سمت دادسرا، در وهله اول حدود دخالت آنرا در دعوی، سپس چگونگی آثار دخالت را بررسی کرد.

علمای حقوق بانفسیر ماده ۴۶ قانون ۲۰ آوریل ۱۸۱۰ درباره وسعت حق تعقیب دادسرا در مداخله اصلی باهم اختلاف دارند. چه این ماده در قسمت اول خود مقرر میدارد ((در امور مدنی، دادسرا در مورد معین در قانون راساً اقدام میکند)) و بلافاصله می افزاید ((دادسرا در اجرای قوانین، احکام دادگاه هها، نظارت میکند، و این امر را در مواردیکه مربوط به نظم عمومی باشد، راساً تعقیب میکند).

پاره ای از مولفین از تفسیر مضیق این ماده طرفداری میکنند، قسمت دوم چیزی جز، تشریح قسمت اول نمی بینند و بهمین جهت به دادسرا اجازه نمیدهند تا در امور مدنی مداخله کند مگر در مواردیکه صریحاً بموجب قانون پیش بینی شود. دیگران برعکس، میگویند هر قسمت از آن ماده مورد مخصوص از تعقیب را به دادسرا واگذار میکند، حتی در غیر موارد پیش بینی شده بموجب قسمت اول این ماده نیز، دادسرا صلاحیت دارد، هر وقت که امری مربوط بنظم عمومی باشد آنرا تعقیب کند. بواسطه همین تفسیر موسع بود که شعبه مدنی دیوانعالی کشور، پس از تردیدهای مختلفی، در رای مورچه ۱۷ دسامبر ۱۹۱۳ خود بیان میدارد، ((هر وقت اموری مستقیماً و ذات نظم عمومی را مختل سازد، بدون اینکه ضرری بکسی بزند)) مداخله دادسرا لازم است.

اما این اختلاف، قسمت بزرگی از فایده عملی خود را از دست میدهد، چه تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ قواعد نوی در امور دادرسی مدنی وضع میکند و از این لحاظ نظر دیوانعالی کشور را قبول میکند، و در مواد ۶۰ و ۷ خود مقرر میدارد دادسرا در موارد معین

در قانون، (راسا دخالت میکند) (ماده ۶). در غیر از این موارد، دادسرا میتواند، برای دفاع از نظم عمومی، در اموری که مستقیماً و راساً بآن لطمه وارد میکنند، مداخله کند (ماده ۷). مفاد این ماده از این هم و سیعتر بنظر میرسد، زیرا بدون اینکه توجهی بمنافع اشخاص بکنند، هر دو منشأ حق تعقیب دادسرا را بعنوان مداخله اصلی بدون ابهام، قانون و نظم عمومی تصریح میکند. مواردی را که قانون صریحاً به دادسرا اجازه میدهد تا راساً اقدام کند میتوان به سه دسته تقسیم کرد:

- وقتیکه منظور عبارت از حمایت اشخاص عاجز باشد، مانند صغار (فراهم کردن تعاون تربیتی) ۱۹، معرفی اطفال رها شده پیرو رشگاه، تفویض با سلب ولایت ابوی، تبدیل اداره قیمومت ۲۰ به قیمومت، ترتیب نگاهداری اطفال در طی دعوی طلاق یا تفریق الدان، کبار محجور، (گذاشتن آنان در موسسات، تعیین قیم یا وصی) ۲۱ متظلمین بیبضاعت (نظارت در معاضرت قضائی و شکایت از تصمیمات اداره معاضدت قضائی)، غائبین مفقود الاثر و غیره...

- وقتیکه منظور عبارت از حفظ و تامین نظم عمومی باشد، مانند سجل احوال، (تصحیح اسناد سجلی، اعلام تولد یافت،) فرزندخواندگی (حق پژوهش در تصمیمات) احوال شخصی (بطلان نکاح، اختلاف ناشی از تحریر اسناد سجلی در شناسائی اطفال نامشروع، شرکتهای انحلال بعلت جهت نامشروع یا برخلاف اخلاق حسنه) و غیره...
- وقتیکه دادسرا استثنائاً به سمت نماینده اداره اقدام میکند (اختلافات مربوط بتابعیت، اختلاف در صلاحیت، پرداخت هزینه های تحصیلی و غیره...)

چنانکه در بالا دیدیم، غیر از موارد پیش بینی شده در قانون، قلمرو نظم عمومی بسیار وسیع است، دادسرا میتواند اعمالی را که خلاف نظم عمومی باشد، تعقیب کند، مانند درخواست ابطال اسناد غیر قانونی، انتقال مشاغل قضائی، چون مربوط به سندی است که برخلاف نظم عمومی تنظیم شده است یا تامین اجرای قانون در مورد اجازه بمنظور سکونت، زیرا هدف قانون مداوا کردن، بحران مسکن میباشد.

وقتیکه دادسرا مداخله تبعی میکند، مداخله آن در دادگاه استان و شهرستان بموجب مواد ۸ و ۹ و ۱۰ تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ صورت میگیرد با استثنای دیوان کشور که در آن کلیه دعاوی، برای اظهار نظر و درخواست لازم به دادسرا فرستاده میشود. ماده ۸، پس از اینکه دعاوی مربوط به نسب، بطلان نکاح، نصب قیم برای صغار و کبار محجور، تصفیه امور ورشکسته را ذکر میکند، موارد ابلاغ قانونی را پیش بینی میکند، سپس می افزاید ((هر دعوائی که بموجب قانون، دادسرا مکلف به دخالت در آن است))، از این قبیل است بویژه تصحیح اسناد سجلی، غایب مفقود الاثر، فرزندخواندگی، ولایت ابوی، اموال بلا صاحب ۲۲. خواهیم دید، بیشتر مواردی که در آن دادسرا میتواند مداخله اصلی کند، در میان موارد نامبرده میباشد. باید پاره ای از دعاوی مخصوص را نیز جزو آن دانست مانند طواری مربوط به جعل مدنی، رد دادرسان، اعاده دادرسی، و کلیه دادرسیهای ارفاقی ۲۳ (بآنها امور حسبی میگویند زیرا بدون خوانده میباشد) و رسیدگی بآنها مبنی بر حل اختلاف نمیشود، باید گفت که بنظر میرسد، ماده ۸ تصویبنامه ۲ ژوئیه ۱۹۷۲، موارد مداخله دادسرا را نسبت به وضع سابق محدودتر میکند. حالا دیگر پرونده های طلاق و تفریق ابدان و دعاوی که با استفاده از معاضدت قضائی، اقامه میشوند به دادسرا فرستاده نمیشوند.
ماده ۹ تصویبنامه مذکور در بالا تصریح میکند: ((دادسرا میتواند پرونده های دیگر دعاوی را که مداخله در آنها را لازم میدانند، مطالعه کند. باین امر مداخله اختیاری میگویند. مفاد این ماده بسبب وسیع است و بصاحب منصبان دادسرا اجازه میدهد که در دعاوی نامعین، نیز در دادگاه اظهار نظر نمایند و از این حیث بآن آزادی کامل میدهد. اختیاری که باین ترتیب قانونگذار به دادسرا میدهد در حقیقت پاره ای از موارد ابلاغ قانونی را که قبلاً وجود داشت بموجب تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ الغاء میکند، بویژه اموری که مربوط بیظم عمومی، دولت، خالصجات دولتی ۲۴، موسسات عمومی باشد، چه آنها عبارتست از دعاوی که داخل در قلمرو ماموریت عمومی دادسرا میباشد و نباید از نظر آن مخفی بماند.

سرنجام وقتیکه دادگاهها در طی دعوائی، کسب نظر دادسرا را لازم بدانند، ماده ۱۰ موارد ابلاغ قضائی یعنی ابلاغ بموجب دستور دادگاه را پیش بینی میکند. درباره چگونگی، آثار دعوی، مداخله دادسرا، ترتیب دادرسی، جلسه دادرسی، سرانجام حکم و نتایج آنرا یکی پس از دیگری بررسی میکنیم. دادسرا در مداخله اصلی برای اقامه دعوی یا دفاع در مقابل دعوی مانند مدعی معمولی اقدام میکند بهمین جهت، نامبرده وکیل مدافع تعیین نمیکند و اعمال دعوی را خود انجام میدهد. احضاریه ها و درخواستها را

مینویسد و ابلاغ میکند در تحقیقات و مواقع اظهار نظر کارشناس حاضر میشود و از اقدامات دادگاه پیروی میکند. در هیچ موردی نمیتواند غیبت کند. وقتیکه دادسرا مداخله تبعی میکند، وظیفه او برعکس، مبادرت به تبادل لوایح و نوشتن درخواستهای آن میباشد. مواد ۷۸ و ۷۹ تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ تصریح میکند که لوایح بدستور دادرسی و در موعد معین بدادسرا ابلاغ میشود، تا در صدور حکم تاخیری نکنند. این تبادل لوایح ممکن است عملاً بوسیله دادرسی مامور تحقیقات ۲۵ و در غیاب او بوسیله رئیس دادگاه در اولین جلسه بعمل آید. در امور حسبی چنانکه بیان کردیم، تبادل لوایح اجباری است، پس از آنکه در خواست از دفتر تقدیم رئیس دادگاه شد، بدستور او برای اظهار نظر به صاحبمنصبان دادسرا فرستاده میشود. اظهار نظرهای دادسرا، بیشتر اوقات بسیار مختصرند و بدرج فرمولهائی مانند ((نظر باینکه مخالف نیست)) یا ((نظر باینکه باتوجه به رای دادگاه و یا)) (نظر باینکه برخلاف)) با ذکر خلاصه دلایل اعتراض بر روی پرونده دادگاه یا درخواست منجر میشود. اما اگر دادسرا لازم بداند میتواند درخواستهای خود را نیز توضیح دهد.

دادسرا در مداخله اصلی، مکلف است مانند یکی از طرفین دعوی در جلسه دادرسی حاضر شود. دادسرا برای اینکه درخواستهای خود را کم و بیش توضیح دهد اگر مدعی باشد اول و اگر مدعی علیه باشد در آخر بطور مختصر صحبت میکند. اگر دادسرا مداخله تبعی کند، حضور نامبرده در جلسه اختیاری است مگر در مواردیکه دخالت دادسرا بموجب قانون اجباری باشد. مانند امور حسبی که رسیدگی بآن در اتاق مشاوره انجام میگردد. صاحبمنصبان دادسرا در جلسات حاضر نمی شوند مگر اینکه دعوائی نظر آنان را جلب کند و یا قصد داشته باشند در پایان دادرسی در خواست کتبی تسلیم کنند یا شفاها تقاضائی بنمایند. در آنصورت پس از طرفین اظهار نظر میکنند و از سوی دیگر آنان میتوانند برای مطالعه پرونده و مدارک اصحاب دعوی مهلت لازم بخواهند تا نظر نخود را در جلسه آتی اعلام دارند. پس از استماع اظهارات دادسرا طرفین دیگر نمیتوانند صحبت کنند و تنها میتوانند در مقابل درخواست آن، یادداشتی تسلیم کنند. دادسرا در مداخله تبعی نمیتواند در خارج از درخواست طرفین تقاضای صدور حکم کند مگر بسبب نظم عمومی. در واقع دادگاه نیز در اتخاذ تصمیمات خود به درخواستهای طرفین محدود است. در عمل بجز دیوانعالی کشور و شعبه اول دادگاه استان و دادگاه شهرستان پاریس، دادسرا فقط در موارد نسبتاً استثنائی درخواستهای خود را مفصلاً توضیح میدهد. درخواست شفاهی در دیوانعالی کشور بسیار متداول میباشد. اینها نوعی بیانات شفاهی میباشد که در عین حال با شکایت شفاهی و حکم فرق دارند. همانطور که مدافعات وکیل محدود بمنافع موکل خود میباشد، تصمیم دادرسی نیز باید بقدر ممکن مختصر و موجز باشد. دادسرا میتواند دعوی را از لحاظ منافع عمومی بررسی کند و باین ترتیب از منافع طرفین تجاوز نماید. دادسرا میتواند بدون اشکال و با استقلال کامل فکر، موضوع و حکم دعوی را عمیقاً بررسی کند و دلایل طرفین را در قبال قانون، رویه قضائی و عقیده علمای حقوق ارزیابی نماید، ابتکار عقیده را بدست بگیرد یا نظری را که بفکرش درست میرسد، در خاتمه پیشنهاد کند. این امر، در ابتدا عبارت از یک کار تحلیلی است و سپس یک کار ترکیبی میگردد که میتواند با آزادی کامل انجام گیرد و حدود دعوی را بنحو قابل توجهی توسعه دهد. درخواستهای دادسرا، در دیوانعالی کشور سهم قابل توجهی در بردارد که غالباً منشا ایجاد گرایشهای نو رویه قضائی است مثلاً وقتیکه دادسرا میخواهد مسئولیت دوایر قضائی را مطابق حقوق عمومی ارزیابی کند، با استفاده از اقدامات معموله نظری دهد، یا اینکه استفاده از حق نفقه که اخیراً به موجب قانون به اطفال ناشی از زنان محسن و محصنه یا ناشی از زنا با محارم ۲۶ پیشبینی شده است، باطفاًل طبیعی ساده نیز سرایت دهد.

پس از ختم دادرسی، دادسرا در مشاوره شرکت نمیکند. دادگاه در صورت اقتضا باید حضور آنرا در جلسه دادرسی در تصمیم خود ذکر کند اما باتوجه بمفاد مواد ۱۰۱ و ۱۰۵ تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۳ تصور نمیرود که عدم حضور نامبرده بتواند موجب بطلان حکم شود. دادسرا خواه مداخله اصلی یا مداخله تبعی کند، از این لحاظ، تصمیم صادره ارزش خاصی ندارد و اصول مقرر در ماده ۱۳۵۱ قانون مدنی را نقض نمیکند، این ماده بویژه اعلام میدارد: اعتبار قضیه محکوم بهاه نمیتواند بکسی جز طرفین دعوی نفع یا ضرری برساند.

بنابراین، مداخله دادسرا بهیچوجه اماره قانونی بر صحت احکام دادگاه نمیباشد و اگر بعضی از تصمیمات دادگاه همه میتوانند اعتراض کنند، به علت طبع آنها مراجع باحوال شخصی، طلاق و تفریق ابدان یا احکام کاشف حق، وقتیکه اقامه دعوی فقط

بشخص و احدی اختصاص دارد مانند نفی ولد) یا برای اینکه قانون آنرا صراحتاً پیشبینی میکند (مثلاً درباره تابعیت ماده ۱۳۶ مجموعه قوانین تابعیت فرانسه) و نه از این لحاظ که دادسرا در جلسه دادرسی مداخله کرده است. این را نیز باید گفت وقتیکه دادسرا در مداخله اصلی محکوم میشود، وضع ممتازی بآنقائل میشوند و نتیجتاً نامبرده را بجران خسارت محکوم نمیکنند. هزینه های دادسرا بعهد دولت میباشد، در صورتیکه طرفی که حکم بنفع او صادر شده است، باید هزینه دادرسی را بپردازد. سرانجام وقتیکه دادسرا مداخله اصلی میکند و حکم بنفع آن صادر میشود باید با اجرای آن مبادرت کند. در مداخله اصلی، راه شکایت از احکام مانند هر صاحب حقی بدادسرا باز است مگر در مورد واخواهی از احکام غیابی، زیرا احکام دادگاه همیشه نسبت به دادسرا حضوری محسوب میشود. چون در مداخله تبعی، دادسرا فقط در دعوی اظهار عقیده میکند، حکم دادگاه نسبت بطرفین خصوصی دعوی صادر میشود، میتواند گفت که هرگونه راه شکایت از احکام، به دادسرا بسته است باوصف این، رویه قضائی به دادسرا اجازه میدهد تا از احکام ساده در دعاوی که مربوط به نظم عمومی باشد و احکام صادره در کلیه دعاوی که دادسرا مداخله اصلی میکند، شکایت نماید. این قاعده را اخیراً دادگاه لیون پذیرفته است، پژوهش دادستان شهرستان را از حکمی که مقررات مربوط به انتقال حرفه قضائی ۲۷ را رعایت نکرده است، قابل قبول اعلام داشته است دادسرا برخلاف طرفین خصوصی دعوی، میتواند حتی از احکامی که مطابق میل و در خواست آن صادر شده است نیز پژوهش بخواهد. چنین استثنائی جنبه ممتاز، منافی که بعهد دادسرا و اگذار شده است نشان میدهد.

اینها بودند موارد اساسی وظایف دادسرا را در امور مدنی که بیان شد. موقعیکه مفهوم نظم عمومی میخواهد توسعه یابد، ماموریت دادسرا نیز توسعه میابد و کارائی آن دور از مسامحه میباشد. صاحبمنصبان دادسرا در عمل تقریباً با استقلال کامل، دعاوی خود را اقامه میکنند و در بیشتر اوقات نیز نزد دادرسان نشسته بیانات بسیار مفصلی ایراد میکنند. وظیفه دادسرا تنها تشریح آنها مطابق تفسیر قانون یا نحوه اجرای آن نمیشود، بلکه نتایج تصمیمات احتمالی خود را در قبال منافع عمومی از منافع خصوصی دور نگه میدارد و همینطور بمنظور رعایت نیازمندیهای جامعه بنحو فعالی در تحول حقوق شرکت میکند.

اختیارات دادستان در حقوق انگلستان

تشکیلات دادستانی سلطنتی

(دادسرا) به طور مستقل مسئول امر تعقیب تقریباً کلیه اعمال مجرمانه‌ای است که پلیس راجع به آنها شروع به تحقیق نموده است. این تشکیلات در رأس خود رئیس دادسرا (Director of public prosecution) یا DPP را که زیر نظر دادستان کل انجام وظیفه می کند دارد.

تشکیلات دادستانی سلطنتی (دادسرا) (CPS)

تا سال ۱۹۸۵، پلیس مقام اصلی مسئول تعقیب بود. مشکلات دادستانی سلطنتی نخست در لندن و حومه و سپس در سراسر انگلستان و ولز به عنوان مرجع ملی تعقیب، مستقر و شروع به کار نمود. معذالک قبل از ایجاد CPS تعدادی واحدهای پلیس شروع به سازماندهی مجدد خود در زمینه‌ی کیفیت تعقیب کرده بودند و بدین منظور واحدهای حمایتی اجرایی یا اداری مرکزی را برای آماده کردن پرونده به منظور شروع تعقیب ایجاد نمودند. CPS بیش از صد دفتر محلی دارد که مسئول هدایت جریان کلیه تعقیب‌های آغاز شده به وسیله‌ی پلیس است. (به جز بعضی تخلفات راهنمایی و رانندگی خفیف که در مورد آنها متهم با قبول مجرمیت از خود دفاع می کند).

امروزه CPS در سی و یک منطقه سازمان دهی شده است که انگلستان و ولز را تحت پوشش خود قرار می دهند. معمولاً هر یک از آنها یک یا گاهی دو واحد پلیس را در بر می گیرد. مناطقی که دادستان اصلی سلطنتی (Chief crown prosecutor) را در رأس خود دارند، به نوبه‌ی خود به دو شعبه یا بیشتر تقسیم می شوند یک دفتر مرکزی نسبتاً کوچک نیز در لندن وجود دارد. CPS می تواند پس از بررسی مدارک ارائه شده به وسیله‌ی پلیس، به لحاظ عدم کفایت دلایل یا به لحاظ مصالح و منافع عمومی، قرار منع تعقیب را صادر نماید.

آئین دادرسی در نظام عدالت کیفری کشف و اتهام

به دنبال کشف و دستگیری فرد متهم به ارتکاب جرم است که پلیس حق انتخاب یکی از این طرق را دارد:

۱. توقیف تعقیب

پلیس ممکن است به لحاظ عدم کفایت دلایل یا بدین جهت که اخطار رسمی متهم کافی به نظر می‌رسد، تصمیم به عدم تعقیب پرونده را بگیرد، از جمله این موارد باید به مصونیتی که افراد کمتر از ده سال دارند، یعنی افرادی که از نظر کیفری مسئول نیستند و ممکن است موضوع اقدامات مدنی شوند اشاره کرد.

۲. اخطار رسمی

زمانی که بزهکار اقرار به مجرمیت خود می‌نماید، دلیل کافی برای صدور حکم محکومیت وی وجود دارد، بزهکار به آن محکومیت رضایت می‌دهد و به نظر می‌رسد که در این مورد اقامه دعوی کیفری در جهت منافع عمومی نباشد، در این صورت ممکن است اخطار رسمی به وسیله‌ی یک افسر ارشد پلیس به او داده شود. گرچه این روش غالباً درباره‌ی جوانان و بزهکاران بی‌سابقه مورد استفاده قرار می‌گیرد، لیکن امروزه بیش از پیش در قبال بزهکاران مسن‌تر و بزهکاران مکرر نیز اعمال می‌گردد.

۳. اتهام

زمانی که شخصی به عنوان متهم مورد تعقیب قرار می‌گیرد، قانون حضور هرچه سریع‌تر وی را در مقابل دادگاه صلح لازم می‌داند. از سوی دیگر دادستانی یا هر شخصی دیگر می‌تواند اقامه‌ی شکایت نماید. به طور یکه دادگاه متهم را ملزم به حضور نماید، و یا دستور توقیف وی را به پلیس و دادستانی بدهد. قرار یا دستور توقیف وی را به پلیس و دادستانی بدهد. قرار یا دستور توقیف تنها در موارد زیر ممکن است صادر گردد:

الف: زمانی که جرم از نوع قابل کیفرخواست یا مستوجب کیفر حبس باشد.

ب: زمانی که نشانی متهم به اندازه‌ی کافی برای ابلاغ برگ احضاریه روشن نیست.

هیچ یک از بخش‌های قوه ی مجریه و یا قوه‌ی قضائیه نمی‌تواند به پلیس دستور اقامه یا عدم اقامه‌ی دعوی کیفری را در موردی خاص بدهد؛ حتی در مورد وزراء معذک با تأسیس دادرسی مجزا در سال ۱۹۸۶، یعنی تشکیلات دادستانی سلطنتی، امروزه اختیار ادامه‌ی تعقیب و یا عدم ادامه‌ی دعوا بر حسب مورد، از اختیارات تحقیقی، توقیف و اتهام که از آن پلیس است، جدا است.

امروزه دادستانی سلطنتی (Crown prosecutor) مطابق معیارهای ناشی از قانون راجع به دادستان های سلطنتی اختیار رسیدگی مجدد به کلیه اتهام‌هایی را دارد که به وسیله‌ی پلیس وارد شده است (به استثنای بعضی تخلفات کم اهمیت) و دادستان سلطنتی می‌تواند به موجب بند ۳ ماده‌ی ۲۳ قانون ۱۹۸۵ راجع به تعقیب جرایم در صورت یکه به نظر وی دلایل ارائه شده در مورد دعوی مطروحه در مقابل دادگاه کافی نبوده و یا به مصلحت جامعه نباشد آن را متوقف نماید. دادستان‌ها و یا نمایندگان آنان از اتهام و مجرمیت صادره در مقابل دادگاه صلح دفاع می‌کنند، حال آنکه در مقابل دادگاه جزا، دفاع از اتهام به وسیله‌ی وکلایی که تشکیلات دادستانی سلطنتی آن‌ها را انتخاب می‌کند صورت می‌گیرد.

نتیجه گیری

دادسرا، اداره مدعیان عمومی نهادی قضایی است که «بدون آنکه حق دادرسی داشته باشد وظیفه اصلی‌اش آماده سازی کیفرخواست عمومی و تسهیل رسیدگی دادگاه است.» قبل از انقلاب اسلامی ایران، طبق ماده ۴۹ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷، مدعیان عمومی صاحب منصبانی بودند که برای حفظ حقوق عامه و نظارت بر اجرای قوانین، انجام وظیفه می‌کردند. ماده ۵۲ همین قانون، اداره مدعیان عمومی را بر عهده وزیر عدلیه قرار داده بود؛ به همین دلیل دادسرا

در قوانین سابق واسطه‌ای میان قوه قضاییه و مجریه بود. بعد از انقلاب اسلامی، اصل ۱۶۸ قانون اساسی اختیارات وزیر دادگستری را به عنوان ریاست فائده بر دادسرا حذف و تنها نقش رابط بودن آن میان قوه قضائیه و مجریه را پذیرفت. ریشه دادسرا و تشکیلات آن را باید در تاریخ سیاسی و قضایی کشور فرانسه جستجو کرد. در قرن سیزدهم میلادی در دادگاههای فرانسه دو نوع وکیل دخالت داشتند. وکلای مدافع کتبی و وکلای مدافع شفاهی؛ پادشاه هم مثل افراد برای دعاوی خود از این دو نوع وکیل استفاده می‌کرد. بتدریج با افزایش قدرت پادشاه، وظایف وکلای مدافع وی نیز گسترش یافت و چون قدرت سلطنت به عنوان قدرت حاکمه عمومی در آمد، وکلای مدافع شاه به عنوان وکلای عمومی درآمدند و در زمره دادرسان قرار گرفتند و به این ترتیب گروه صاحب منصبان دادسرا به وجود آمد. در ایران وفق قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ دادسرا با نام اداره مدعیان عمومی تشکیل شد و تا قبل از تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ به حیات خویش ادامه داد. با تصویب قانون فوق‌الذکر کلیه وظایف دادسرا به عهده دادگاهها نهاده شد. حذف دادسرا از سیستم قضایی کشور به خاطر اهمیت آن بخصوص تفکیک مقام تعقیب و تحقیق از مقام رسیدگی‌کننده و تمیز دهنده حق، با مخالفتهای فراوان حقوقدانان روبرو گردید. این مخالفتها که عمدتاً بر تداخل مرجع تعقیب، تحقیق و رسیدگی و ایراد به بی‌طرفی قاضی رسیدگی‌کننده استوار بود و نیز مشکلات علمی ناشی از حذف دادسرا، باعث شد که قانونگذار بر احیای مجدد آن تصمیم گیرد.

پیش‌نویس لایحه اصلاح پاره‌ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در جهت احیای دادسرا توسط اداره حقوقی قوه قضائیه تهیه و پس از تأیید رئیس قوه قضائیه، تقدیم هیأت دولت گردید و متعاقباً به صورت لایحه تقدیم مجلس شد و با بررسی آن در دو شور مجلس در چهارم آذر ماه ۱۳۸۰ تقدیم شورای نگهبان گردید. در این مقاله خصوصیات این لایحه و تحولات ایجاد شده توسط آن در سازمان قضایی کشور، محورهای اساسی این لایحه در جهت موارد دخالت دادسرا، تحولات ایجاد شده در تشکیلات دادگاهها، مراحل رسیدگی و اثرات آن نسبت به قوانین گذشته و پرونده‌های سابق التشکیل و موارد مهم دیگر به ترتیب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

گونه‌گونی وسیع اختیارات و وظایف دادستان، تا جایی است که کشور های مختلف سعی در تبیین خط تراز برای حرکت های اصولی دادستان ها کرده اند و ثمره این جمع بندی ها در اجلاس های مختلف سازمان ملل متحد و کمیته های فرعی آن به تصویب نهایی رسیده و کشورها، در اجرای دقیق این عقل جمعی بشری، سعی در بکارگیری موازین و راهکارهای تدوین شده دارند. محور عمده این جمع بندی ها، استقلال و بی طرفی دادستان هاست. رهنمود ها حاکی از آن است که اگر دادستانها به طور حرفه ای و به صورت آزادانه و مستقل و بی طرفانه، نتوانند وظایف خود را انجام دهند و اگر دولت ها برای تضمین استقلال آنها آمادگی نداشته باشند، حاکمیت قانون و حفاظت موثر از حقوق افراد، آهسته و پیوسته به ضعف خواهد گرایید. اما نکته اساسی این است که سوء استفاده ابزاری از حقوق بشر؛ نمی بایستی راه بهره گیری از روش ها و استانداردهای کارآمد آن ، را به بن بست کشاند. از جمله موارد کلی که در اصول راهنمای نقش دادستان ها در سند هشتمین کنگره سازمان ملل متحد درباره پیشگیری از جرم و رفتار مجرمان در سال ۱۹۹۰ به تصویب رسید و به کمک آن، دولت های عضو در اجرای وظایفشان برای تامین و ارتقای کارائی، بی طرفی، و انصاف دادستان ها در رسیدگی کیفری ، ترغیب شده اند؛ صلاحیت های حرفه ای، وضعیت و شرایط خدمت، آزادی بیان و اجتماع، استقلال دادستان ها و اصل جدایی و اجتناب از تصدی وظایف قضایی، روش های جایگزین در پیگیریهای قانونی، و مهمتر از همه پاسخگویی است. بر اساس این فرامین، دادستان ها باید، قادر باشند فارغ از هرگونه دخالت یا آزادانه، وظایف خود را در دادرسی های کیفری انجام دهند و به طور عینی و بی طرفانه عمل کنند و اصل برابری در پیشگاه قانون، اصل برائت و تضمین های فرآیند مقتضی دادرسی را رعایت کنند و نیز به سوء استفاده های مقامات دولتی از جمله مقامات اجرای قانون از حقوق انسانی، توجه ویژه مبذول دارند و از آن دسته شواهد به دست آمده از طریق شیوه های غیر قانونی، که حقوق انسان ها را نقض می کند استفاده نمایند.

در کشور ما، دادسرا به ریاست دادستان، عهده دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و همچنین رسیدگی به امور حسبیه وفق ضوابط قانونی، می باشد. اما ریاست بر دادسرا عمده وظایف دادستان یا مدعی العموم نیست؛ در بحث وظایف و اختیارات دادستان در قانون مجازات اسلامی، بیش از ۴ وظیفه، در بحث ارتباط با اجرا و امور زندانیان، بیش از ۴۶ وظیفه، در بحث وظایف مرتبط با امور بین الملل، ۹ وظیفه، در بحث امور اداری، ۱۷ وظیفه، در بحث وظایف و مسوولیت های وی در رابطه با سایر وزارتخانه ها و سازمان ها، ۱۰۰ وظیفه، در بحث سایر قوانین و مقررات، ۳۶ وظیفه، در بحث امور حسبی، ۱۰۲ وظیفه برای دادستان برشمرده شده است.

عمده سوالی که پیش می آید این است که دادستان چگونه می تواند مستقل عمل نماید و به وظایفی که از وی انتظار می رود کاملاً و مسقلاً، وفا دار بماند در حالی که منتخب نیست بلکه منتصب است؟! دادستان خود را در مقابل که پاسخگو می بیند؟ مردم؟ چه کسانی بر استقلال و شیوه عمل وی نظارت عالییه دارند و تاثیر این نظارت چه تغییر رفتاری با چنین طیف وسیعی از انتظارات و اختیارات به دنبال خواهد داشت؟ آیا نمی بایست وضعیت انتخاب دادستان ها دچار دگرگونی اساسی در دنیا شود؟ آیا نمی بایست دادستان ها به سوی انتخابی شدن حرکت نمایند؟ معایب انتخابی بودن چیست؟ آیا معایب انتصابی بودن دادستان ها بر معایب اندک انتخابی بودن نمی چربد؟ مکانیسم های کنترلی برای انتخابی بودن دادستان ها چگونه خواهد بود؟ آیا سیستم انتخابی باعث نخواهد شد که دادستانها برای احقاق حقوق عمومی و تعرض به حقوق آحاد مردم، بیشتر تلاش کنند و دارای برنامه ای با قابلیت ارائه به مردم باشند؟

... "دادستان کل باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشند و رییس قوه قضاییه با مشورت قضات دیوان عالی کشور، آنها را برای مدت پنج سال به این سمت منصوب می کند ."

به نظر می رسد عمده مسایلی که در کشورهای جهان در تعرض به حقوق مردم، رخ می دهد، ناشی از نوع نگاه به استقلال دادستان ها و شیوه های انتصابی است و نه در گستردگی وظایف و اعطاء اختیارات به آنها! با تمام این بیان شیوه های اجرایی شدن موضوع به نظریکی از چالشهای آینده در بازنگری قانون اساسی خواهد بود و غفلت از آن ائتلاف منابع و منافع را به دنبال خواهد داشت

در قوانین اصول محاکمات جزایی (آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ و اصلاحات بعدی آن) و قبل از تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در رأس دادسرا مقام دادستانی قرار داشت. قبل از تصویب اصلاحیه وارده بر آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۵۲، محدوده وظایف و اختیارات دادستان و بازپرس در زمینه رسیدگی به جرایم از جهت شدت و ضعف (جنحه و جنایت) مشخص نگردیده بود. با تصویب قانون سال ۱۳۵۲، تحقیقات در امور جنایی به عهده بازپرس، و امور جنحه بطور کلی به دادستان واگذار گردید تا آن را توسط ضابطان دادگستری اجرا نماید. و از آنجا که دادستان رأساً توانایی تحقیق در امور جنحه را نداشت، مقاماتی به عنوان نماینده خود و تحت عنوان دادیار برگزید تا به نمایندگی وی تحقیقات در امور جنحه را بر عهده گیرند. لذا دادیار - همانند قاضی تحقیق در قانون سال ۱۳۷۳ که تحت ریاست فائقه رئیس دادگاه انجام وظیفه می نماید - تحت ریاست فائقه دادستان انجام وظیفه می کرد و حق مخالفت با دادستان را نداشت. اما بازپرس که تحقیق در جرایم مهم امور جنایی را بر عهده داشت، مستقل از دادستان تحقیقات را انجام می داد. هر چند دادستان می توانست تکمیل تحقیقات را از وی بخواهد اما رأساً اقدام به صدور قرار و کیفرخواست می نمود و چنانچه نظر بازپرس و دادستان در خصوص مجرمیت یا عدم مجرمیت متهم مخالف یکدیگر بود، این دو نظر با یکدیگر برابری می نمود و رفع اختلاف بین بازپرس و دادستان بر عهده دادگاه بود؛ بنابراین در امور جنایی بازپرس که مرجع تحقیق بود مستقل از دادستان که مقام تعقیب بود، عمل می کرد و این تفکیک مقام تعقیب (دادستان به عنوان شاکی از طرف عموم در جرایمی که دارای جنبه عمومی هستند)، مقام تحقیق (بازپرس) و مقام رسیدگی کننده (قاضی دادگاه یا دادرس علی البدل) در رعایت اصل بی طرفی قاضی بسیار مؤثر واقع می گردید.

لایحه اصلاحی در بند ۲ ماده ۳ اصلاحی تعیین تشکیلات و حدود صلاحیت، وظایف و اختیارات دادرسی مذکور را که «دادرسی عمومی و انقلاب» نامیده می‌شود تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوطه توسط قوه قضاییه وفق قانون اصول محاکمات جزایی و اصلاحات آن قرار داده است؛ بنابراین جایگاه دادستان، بازپرس و دادیار در دادرسی تا زمان تدوین آیین دادرسی مذکور، همان است که در قوانین قبلی ذکر شده و بیش از آن در لایحه اصلاحی امری پیش‌بینی نشده است.

در خصوص محدوده دخالت و اختیارات دادرسی، در قانون اصول محاکمات جزایی، پرونده‌های راجع به جرایم خلافی بدون انجام تحقیقات در دادرسی مستقیماً به محکمه ارسال می‌گردید. دادرسی فقط در امور جنحه و جنایت که از نظر شدت مهمتر از جرایم خلافی بود، دخالت می‌نمود. تا تصویب قانون مربوط به تشکیل دادگاه اطفال بزهدار در سال ۱۳۳۸، انجام تحقیقات مقدماتی در خصوص جرایم اطفال نیز بر عهده دادرسی بود. قانون فوق‌الذکر در ماده ۶، دادرسی و بالتبع ضابطان دادگستری را از دخالت در تحقیقات مقدماتی جرایم ارتكابی توسط اطفال - که مطابق ماده ۴ قانون، اشخاص بیش از ۶ سال تمام تا ۱۸ سال تمام را دربرمی‌گرفت - منع نموده و انجام تحقیقات را در این موارد از وظایف مستقیم قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده قرار داده است.

منابع کتاب

۱. احمدی ابهری، محمد علی، اسلام و دفاع اجتماعی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول، ۱۳۷۷.
۲. اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، ج اول، تهران، انتشارات میزان، چ پنجم، ۱۳۸۲.
۳. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۵.
۴. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری (کاربردی) ج پنجم، تهران، انتشارات میزان چ اول، ۱۳۸۵.
۵. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری (اندیشه‌ها) ج چهارم، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۴.
۶. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، ج دوم، تهران، انتشارات سمت، چ هشتم، ۱۳۸۶.
۷. آشوری، محمد، عدالت کیفری، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۶.
۸. آشوری، بشیریه، هاشمی، یزدی، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف، عدالت، تهران، انتشارات گرایش، چ اول، ۱۳۸۳.
۹. آقا بابایی، بنی اسمائیل، بازداشت موقت از نگاه فقه و حقوق، قم، انتشارات وثوق، ۱۳۸۳.
۱۰. بکاریا، سزار، رساله جرائم و مجازات‌ها، ترجمه محمد علی اردبیلی، تهران، انتشارات میزان، چ پنجم، ۱۳۸۵.
۱۱. بوریکان، ژاک، سیموان آن ماری، آیین دادرسی کیفری، ترجمه عباس تدین، تهران، انتشارات خرسندی، چ اول، ۱۳۸۹.
۱۲. جرج ولد و دیگران، جرم‌شناسی نظری، ترجمه علی شجاعی، چ اول، انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۱۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چ هشتم، ۱۳۷۶.

۱۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج سوم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸ .
۱۵. حبیب پروین، کریم؛ قرارهای منتهی به بازداشت متهم، انتشارات نشر آریان، چ اول، ۱۳۸۳ .
۱۶. حکیمی نژاد، امراالله، علی اعتماد خیاوی، نهاد دادسرا در نظم حقوقی کنونی، تهران، انتشارات سپهر ادب، چ اول، ۱۳۸۶ .
۱۷. خالقی، علی؛ آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چ سوم، ۱۳۸۸ .
۱۸. دفتر مطالعات و بررسی‌های اجتماعی قوه قضائیه، فراسوی توسعه قضایی، انتشارات قوه قضائیه، مرکز مطبوعات و انتشارات، ۱۳۸۱ .
۱۹. دهخدا، مرحوم علی اکبر، ، لغت نامه دهخدا، ج چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ .
۲۰. رایجیان اصلی، مهرداد، بزه دیده در فرایند کیفری، تهران، چ اول، ۱۳۸۱ .
۲۱. زراعت، عباس؛ اصول آیین دادرسی کیفری ایران، ج اول، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۲ .
۲۲. زراعت، عباس، آیین دادرسی کیفری با تکیه بر اصول و قواعد، تهران، انتشارات دانش پذیر، چ اول ۱۳۸۸
۲۳. زراعت، عباس، آیین دادرسی کیفری در نظم حقوق کنونی، ج اول، تهران، انتشارات دانش پذیر، ۱۳۸۳ .
۲۴. زهر، هوار، عدالت ترمیمی، ترجمه دکتر حسین غلامی، تهران، انتشارات مجد، چ اول، ۱۳۸۳ .
۲۵. ساکی، محمد رضا، حقوق کیفری اقتصادی، تهران، انتشارات جنگل، چ اول، ۱۳۸۹ .
۲۶. سر مست بناب، باقر، اصل براءت در حقوق کیفری، تهران، انتشارات دادگستر، چ اول ۱۳۸۷ .
۲۷. سلیمی، علی ، محمد داوری، جامعه شناسی کجروی (مجموعه مطالعات کجروی و کنترل اجتماعی)، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ چهارم، ۱۳۸۷ .
۲۸. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم ، انتشارات میزان، چ چهارم، ۱۳۸۲ .
۲۹. عباسی، محمود، مجموعه قوانین و مقررات پزشکی و دارویی، انتشارات حقوقی تهران، چ سوم، ۱۳۷۹ .
۳۰. عباسی، مصطفی، افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجی‌گری کیفری، تهران، انتشارات دانشور، چ اول، ۱۳۸۲ .
۳۱. عمید، حسن، فرهنگ عمید، ج اول، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶ .
۳۲. قیاسی، جلال‌الدین، مطالعه تطبیقی حقوق جزای عمومی (اسلام و حقوق موضوعه) ج اول، قم، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چ اول، ۱۳۸۰ .
۳۳. کواچی، رنوودی، رابرت هریس و... ، عدالت ترمیمی، ترجمه آقایی نیا، تهران، انتشارات میزان، چ اول، ۱۳۷۷ .
۳۴. گلدوست جویباری، رجب، کلیات آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات جنگل، چ اول، ۱۳۸۶ .

۳۵. مار تین رایت و دیگران، عدالت ترمیمی ارتقاء بخشیدن رویکرد بزه دیده محوری، تهران ترجمه امیر سماواتی پیروز، خلیلیان، چ اول، ۱۳۸۴.
۳۶. محمد نسل، غلامرضا، شرح و نقدی بر قانون به کار گیری سلاح، انتشارات دانشگاه علوم قضایی، چ اول، ۱۳۸۱.
۳۷. مدنی، جلال الدین، آیین دادرسی کیفری، ج اول و دوم، تهران، انتشارات پایدار، چ چهارم، ۱۳۸۷.
۳۸. مر تضوی، سعید، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، ۱۳۸۳.
۳۹. مسعود، غلامحسین، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات امیر کبیر، چ اول، ۱۳۷۴.
۴۰. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، دادسرا و دادستان، ج اول، قم، ۱۳۸۲.
۴۱. معاونت آموزش قوه قضائیه، گزیده از پایان نامه های علمی در زمینه آیین دادرسی کیفری، ج ۳، ۱۳۸۷.
۴۲. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، یک ج کامل، تهران، انتشارات ساحل، چ دوم، ۱۳۸۳.
۴۳. ملک‌زاده، فهیمه؛ اصطلاحات تشریحی آیین دادرسی، تهران، انتشارات مجد، چ اول، ۱۳۸۸.
۴۴. میر خلیلی، سید محمود، پیشگیری وضعی از بزهکاری با نگاهی به سیاست جنایی اسلام، سازمان انتشارات و پژوهشگاه اسلامی، چ اول ۱۳۸۸.
۴۵. ناجی زاده، مرتضی، دادرسی بی طرفانه در امور کیفری، تهران، انتشارات شهر دانش، چ اول، ۱۳۸۹.
۴۶. نور بها، رضا، زمینه ی حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات گنج دانش، چ پانزدهم، ۱۳۸۴.
۴۷. وایت، راب، هینز، فیونیا، جرم و جرم شناسی، ترجمه علی سلیمی، قم، انتشارات موسسه پژوهش حوزه و دانشگاه، چ سوم، ۱۳۸۶.

48. «Precedent and Analogy in Legal Reasoning» in Stanford Encyclopedia of Philosophy, pp. 3-5.

49. Smith and Bailey, Modern English Legal System, Sweet and Maxwell, 1996.

50. Stychin, Carl F., and Linda Mulcahy, Legal Method and Systems, 3rd ed., Sweet and Smith and Maxwell, 2007.

51. Olmstead v. United State; 277 U S. 438 (1928) in, Weinreb, Lloyd L., Legal Reason, Cambridge, 2005

52. <http://www.lri.ir>

مقالات:

۵۳. ۱- آخوندی، محمود، اهمیت اصلاح آیین دادرسی کیفری، مجله حقوقی دادگستری، ش ۲، ۱۳۵۷

۵۴. ۲- آشوری، محمد، مقاله بحثی پیرامون توقیف احتیاطی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، ش ۱۲، ۱۳۵۱، ۱۲.
۵۵. -پیش نویس لایحه قانون آیین دادرسی کیفری، مجله دادگستر، ش ۲۹، ۱۳۸۷ .
۳- جلیل زاده، مرتضی، مقاله نقد و بررسی پیش نویس لایحه قانون آیین دادرسی کیفری، مجله دادگستر، ۱۳۸۹ .
۴- خزائی، منوچهر، بررسی نظری و علمی تسریع آیین دادرسی کیفری، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۲۰، ۱۳۷۶
۵۶. ۵- مصدق، حجت الاسلام و المسلمین محمد، مقاله اندیشه ها، سیاست ها و نوآوری های لایحه آیین دادرسی کیفری، ماهنامه ش ۸۷، ۱۳۹۰
۵۷. ۶- موذن زادگان، حسنعلی، « نقد و بررسی موادی از پیش نویس لایحه آیین دادرسی کیفری » مجله پژوهش حقوق و سیاست، ۱۳۸۴
۵۸. ۷- ناجی، مرتضی؛ بی طرفی در دادرسی کیفری، تهران، مجله حقوقی دادگستری، ش ۵۶ و ۵۷، ۱۳۸۵
۵۹. حبیب پروین، کریم، قرارهای منتهی به بازداشت متهم، پ. ن. ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.